

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سی و سوم ۹۸/۰۹/۱۷

موضوع: مصدر تشریح معارف دین؛ صحابه یا اهل بیت (۱۴)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله واللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

پرسش:

آیا حضرتعالی «موطأ مالك» را به جای «سنن ابن ماجه» جزء صحاح سته می دانید؟

پاسخ:

در اینکه «سنن ابن ماجه» جزء «صحاح سته» است و یا «موطأ مالك»، در میان اینها اختلافی است. يك دسته می گویند «سنن ابن ماجه» جزء «صحاح سته» است، «موطأ مالك» نیست. يك عده هم می گویند «موطأ مالك» جزء «صحاح سته» است و «سنن ابن ماجه» نیست!

بعضیها پیاز داغ «موطأ مالك» را بیشتر می کنند، چون کم لطفی هایی نسبت به امیرالمؤمنین دارد. ولی برای ما هیچکدام فرقی ندارد، هر دو يك چیز است.

پرسش:

جلسه قبل فرمودید که عبارت «مُنْكَر» اگر مربوط به حدیث باشد، مورد بحث ما هست اما اگر به راوی بخورد، از بحث ما خارج است، این بخش را توضیح بدهید.

## پاسخ:

در رابطه با راوی، وقتی می‌آید می‌گوید: فلانی منکر است؛ یعنی توثیقش منکر است، یعنی مستقیماً به وثاقت راوی می‌خورد، و آن را نمی‌شود کاری کرد؛ اما اگر بیاید بگوید این آدم منکر است؛ یعنی قابل قبول نیست و وثاقتش غیر قابل قبول است!

ولی روایت منکر نقل کردن فرق می‌کند. آقای می‌گوید از دیدگاه من منکر است، از دیدگاه شما منکر نیست، از دیدگاه يك آقای دیگر منکر نیست. به اضافه این که از راویانشان را هم کسی را ندارند که روایت منکر نقل نکرده باشد؛ یعنی به قدری این احادیث که از دیدگاه آنها منکر است زیاد است که نمی‌شود ترکش کرد.

همان طوری که از «ذهبی» و «ابن حجر» نقل کردیم گفتند اگر بنا باشد منکر الحدیث را کنار بگذاریم:

«لما سلم من المحدثين أحد»

لسان المیزان؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: ۸۵۲، دار

النشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶، الطبعة: الثالثة، تحقيق: دائرة المعارف

النظامية - الهند -، ج ۲، ص ۳۰۷

این‌ها مقید نبودند که فقط روایات صحیح را نقل کنند، تقید به این نداشتند، کل روایات را نقل می‌کردند. شما حساب کنید «بخاری» می‌گوید: "من «صحیح بخاری» خود را از میان ششصد هزار روایت انتخاب کردم!!" از میان ششصد هزار روایت، دو هزار و هفتصد روایت انتخاب کرده است.

«مسلم» از میان سیصد هزار روایت، چهار هزار و پانصد روایت انتخاب کرده است، ما این را چه کار کنیم؟

«احمد ابن حنبل» سی هزار روایت را از میان هفتصد و پنجاه هزار روایت انتخاب کرده است!!

چه آش شله قلمکاری بوده؟! چه بی در و پیکر بوده که قضایا این طوری شده بوده است؟! یعنی هرکسی را که مادرش به خانه راه نمی‌داده می‌رفته حدیث نقل می‌کرده و کتاب می‌نوشته است!!

این‌ها صد سال روی این فنر دست گذاشتند، و گفتند روایت نقل نکنید!! يك دفعه دستشان را برداشتند، معلوم است که این فنر این طوری می‌جهد و بالا می‌رود.

### پرسش:

ندارند که يك راوی را «ذهبی» منکر بدانند و «ابن حجر» موثق بدانند!؟

### پاسخ:

الی ما شاء الله دارند! شما منکر الحدیث‌هایی را که در «صحيح بخاری» روایت دارند ببینید؛ این‌ها غیر از صحابه، يك راوی که همه، قاطعانه بگویند این ثقة است و ضعفی ندارد خودشان می‌گویند ما نداریم!

شما کتاب «سير اعلام النبلاء» را ببینید. یا «تهذيب التهذيب ابن حجر» را ببینید. شما این کتاب را از اول تا آخر مطالعه کنید، ببینید چند راوی پیدا می‌کنید که تضعیف نداشته باشد؛ چون وقتی بحث فرقه‌گرایی مطرح شد يك دسته روی مکتب «ارجاء» رفتند، يك دسته روی مکتب «جبر» رفتند، و يك دسته هم روی مکتب «اعتزال» رفتند و يك دسته هم روی مکتب «اشاعره» رفتند، همین باعث شد که نظریه‌ها نسبت به يك راوی اختلافی باشد.

يك آقای مثلاً اشعری مذهب است، هر راوی که عقیده اشعری دارد نسبت به او می‌گوید ثقة است، دیگری معتزلی مذهب است می‌گوید ثقة نیست. يك آقای حنفی است می‌گوید شافعی ثقة نیست، يك کسی دیگر شافعی مذهب است می‌گوید حنفی ثقة نیست. یعنی توثیقات این‌ها این طوری است و این را خودشان هم اعتراف دارند.

می‌گویند: معدلین و علمای رجال ما بر مبنای هوای نفس و بر مبنای اعتقادات خودشان روات را توثیق و تضعیف می‌کنند. شما ببینید مذمتی را که این‌ها برای علمای رجال‌شان آورده‌اند غوغا است!

یعنی اگر کسی بخواهد رجال اهل سنت را بزند، هیچ چیزی نمی‌خواهد، فقط کافی است اقوال‌شان را نسبت به بزرگان رجالی خودشان ببینید. مثلاً نسبت به «ذهبی»، نسبت به «ابن حجر» و نسبت به «یحیی بن معین» را ببیند که چه حرفهایی دارند؟! متوجه می‌شوید که این‌ها چقدر مذمت نسبت به رجالیون‌شان دارند.

ولی شیعه چه؛ يك نفر را شما از شیعه پیدا نمی‌کنید که نسبت به «نجاشی» حرف زده باشد، یا نسبت به «شیخ طوسی» حرف زده باشد. یا نسبت به «کشی» حرف زده باشد، یا نسبت به «برقی» حرف زده باشد.

در رابطه با «ابن غضائری» هم اگر حرف دارند، اصلاً می‌گویند رجال مال او نیست. «رجال ابن غضائری» که آمده تضعیفاتی کرده، دارد بر این که وقتی از دنیا رفت فرزندان‌شان تعمد داشتند آثار علمی او را نابود کنند! يك ورثه می‌آید آثار علمی پدر و جدش را احیاء می‌کند و يك ورثه هم می‌آید آثار علمی پدرش را داغون کرده و از بین می‌برد!!

بعضی‌ها می‌گویند «رجال ابن غضائری» که الان است این دو بخش بوده، بخش توثیقات و بخش تضعیفات! توثیقاتش دست ما نیست، تضعیقاتش دست ما است.

**پرسش:**

نویسنده کتاب «تناقضات آلبانی» کیست؟

## پاسخ:

«حسن بن علی السقاف» که سنی است؛ ولی سنی که تقریباً نود درصد تمایلش به تشیع است. حاج آقای «سبحانی» معتقد است ایشان شیعه است، فقط جرأت نمی‌کند این را علنی بگوید. ایشان از علمای طراز اول «اردن» و تقریباً جزء اعلم علمای «اردن» است.

این کتاب سه جلد است که ایشان خوب کار کرده است. «تناقضات الالبانی الواضحات فیما وقع فی تصحیح الاحادیث و تضعیفها من اخطاء و غلطات»؛ ایشان خیلی قشنگ کار کرده است؛ یعنی کل آثا «آلبانی» را زیر ذره‌بین برده است.

## پرسش:

هدف «احمد بن حنبل» از مطرح کردن قضیه «تربیع» چه بوده است؟

## پاسخ:

حداقلش این است که حضرت علی نزد آن‌ها به عنوان خلیفه چهارم مطرح است؛ یعنی این عقیده کل اهل سنت غیر از «اموی‌ها» است. ایشان می‌خواهد این را مطرح بکند.

## آغاز بحث...

بحث ما در رابطه با مصدر تشریح بود، گفتیم از اهل بیت بگیریم و یا از صحابه؟! از میان صحابه هم ما خلفاء را انتخاب کردیم، جهلیات این‌ها به احکام را مفصل بحث کردیم، و قول دادیم در رابطه با خلیفه دوم بیشتر بحث کنیم.

اهل سنت روی دو نفر خیلی حساس هستند، یکی «عایشه» است، و دیگری هم «عمر بن خطاب»! این حساسیت نسبت به ابوبکر نیست، و نسبت به عثمان هم که مسائل‌شان خیلی بهم ریخته است، زیرا وی توسط

صحابه کشته شده، و حداقل این است که صحابه در مورد قتل عثمان سکوت کردند. و لذا در مورد ایشان حساسیت ندارند.

یکی از ویژگی‌هایی که قرآن در آخر سوره فتح برای رسول اکرم و برای صحابه معین می‌کند این است:

**(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ)**

محمد (ص) فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند.

**سوره فتح (۴۸): آیه ۲۹**

ما به **(أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ)** فعلا کار نداریم، عرض کردیم مرحوم «علامه امینی» هم دارد که در طول این بیست و سه سال، سابقه نداشت که این سه نفر – ابوبکر و عمر و عثمان – خونی از دماغی يك مشرك، کافر، یا منافق ریخته باشند.

اما عکس آن را داریم. وقتی خلیفه دوم سرکار می‌آید تعدادی از منافقین را منصب می‌دهد، مردم به ایشان اعتراض می‌کنند، و می‌گویند منافقین چنین و چنان هستند؛ ولی خلیفه دوم می‌گوید:

**«نستعين بقوة المنافق وإثمه عليه»**

ما از نیرو و تخصص منافقین استفاده می‌کنیم، گناهِش به گردن خودش!

**المصنف؛ اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ۲۱۱، دار النشر: المكتب الإسلامي -**

**بيروت - ۱۴۰۳، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، ج ۶، ص ۲۰۰**

شما کلمه «نستعين بقوة المنافق» را جستجو بزیند موارد زیادی دارند. يك تعبیری هم است اگر اشتباه نکنم ظاهراً فرمایش حضرت «آیت الله سبحانی» است. می‌گوید: در قرآن، موضوع منافقین خیلی بیشتر از مشرکین و کفار مورد نقد قرار گرفته است.

یکی از علمای «مصر» کتابی به اسم «النفاق والمنافقین فی القرآن» نوشته است، در آن جا ایشان نتیجه گرفته است که يك سوم قرآن درباره منافقین است.

بعد فرمایش حاج آقای «سبحانی» فرمایش خیلی قشنگی است. می‌گوید: "منافقینی که از همان روز اول کارشکنی می‌کردند و این همه آیات در مذمت آن‌ها آمد، چطور شد بعد از رحلت پیامبر دیگر در جامعه اسلامی اسمی و خبری از منافقین نیست. آیا این‌ها همه مؤمن و مسلمان شدند؟ یعنی وجود پیغمبر مانع بود و وقتی این مانع بر طرف شد همه يك جا مسلمان و مؤمن شدند؟! یا این‌ها از جامعه اسلامی کوچ کردند و در جای دیگر رفتند، یا اینکه نه، این‌ها آمدند با حاکمان در يك صف قرار گرفتند؟"

جالب این است که از «حذیفه» سوال می‌کنند چرا در جامعه ما از منافقین خبری نیست؟ گفت در زمان پیغمبر بحث منافقین بود و الان بحث کفار است؛ یعنی منافقین زمان پیغمبر، همه به کفار مبدل شدند!!

« أن النفاق كان على عهد رسول الله فأما اليوم فإنما هو الكفر بعد الإيمان »

الجامع لأحكام القرآن، اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي، دار النشر: دار الشعب

– القاهرة؛ ج ٨، ص ٢١٤

لذا یکی از موضوعاتی که ما باید به خوبی روی آن کار کنیم و در دستمان هم باشد آیه:

(أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ)

و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛

## سوره فتح (۴۸): آیه ۲۹

است.

### پرسش:

فرمودید بعد از وفات پیامبر هیچ خبری از منافقین نیست، یعنی چه خبری نیست؟

### پاسخ:

یعنی هیچ جا نمی‌آیند بگویند منافقین چه کار کردند و چه کار نکردند؟ آیا خطری است یا نیست؟ نه ابوبکر نه عمر و نه عثمان هیچ جا نمی‌گویند منافقین خطرشان چیست؟ این‌ها اصلاً اسمی از نفاق و منافقین ندارند و صحابه در مورد منافقین چیزی نمی‌گویند.

در زمان پیغمبر حرف از نفاق و منافق بود؛ در «جنگ احد» از میان هزار نفر لشکر مسلمین، سیصد نفر از منافقین در وسط راه بر می‌گردند؛ یعنی یک سوم مسلمان‌ها با «عبدالله ابی» سرکرده منافقین بر می‌گردند؛ یک سوم! نه ده نفر نه بیست نفر! یعنی از هزار نفر سیصد نفر برگشتند.

در «جنگ احزاب» منافقین کارشکنی کردند در همه جا کارشکنی‌هایشان است، نبی مکرم هم خطر این‌ها را گوشزد می‌کند؛ ولی پیغمبر که از دنیا می‌رود هیچ اسمی از منافقین نیست!!

این که آقای ابوبکر بیاید بگوید آی مردم مراقب منافقین باشید، این‌ها خطرناک هستند؛ و یا عمر بگوید مراقب منافقین باشید یا یک جا منافقین در کار ابوبکر و عمر و عثمان کارشکنی بکنند، نمی‌بینید!! تاریخ را شما مطالعه بفرمایید آیا یک جا می‌بینید که در حکومت «شیخین» منافقین کارشکنی کرده باشند؟

در زمان رسول اکرم، - بنابراین که آیا نفاق در «مکه» هم بوده یا نبوده - در سوره مدثر، خدای عالم مسلمان‌ها را سه دسته می‌کند؛ دسته اول: «کفار»، دسته دوم: «مشرکین»، و دسته سوم:



## (الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ)

و بیماردلان و کافران بگویند

سوره مدثر (۷۴): آیه ۳۱

خیلی‌ها می‌گویند این آیه، آیه مکی نیست مدنی است. مفسرین همه معتقد هستند در «مکه» نفاق نبوده چون نفاق، یعنی کسی از ترسش عقیده‌اش را ابراز نکند؛ در «مکه» اسلام قدرتی نداشت تا از ترس قدرت اسلام عقیده‌شان را ابراز نکنند و هر کس مخالف اسلام بود علناً می‌گفت من مخالف اسلام هستم؛ ولی در «مدینه» اسلام وقتی اقتدار گرفت نفاق ایجاد شد؛ یعنی تعدادی که ایمان نداشتند تظاهر به ایمان کردند:

(وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ)

و هنگامی که افراد باایمان را ملاقات می‌کنند، و می‌گویند: «ما ایمان آورده‌ایم!» (ولی) هنگامی که با شیطانهای خود خلوت می‌کنند، می‌گویند: «ما با شما ایم! ما فقط (آنها را) مسخره می‌کنیم!»

سوره بقره (۲): آیه ۱۴

این را بعضی از بزرگان می‌گویند؛ البته نظر من صد در صد خلاف این است. و معتقدم آیه:

## (الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ)

مکی است و اشاره دارد به کسانی که در «مکه» ایمان و اسلام آوردند ولی «طمعاً لرياسة بعد الرسول»! این هم یک نوعی نفاق است؛ ولی نه از ترس قدرت اسلام!

اگر اشتباه نکنم در توقیع حضرت ولیعصر (ارواحنا فداه) به «شیخ مفید» یا در «کمال الدین شیخ صدوق» هم به این مسئله اشاره شده است.

بنابراین (الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) مال «مکه» است و قضیه‌اش غیر قابل انکار است. در «مدینه» هم کارشکنی‌های این‌ها مشهود است و هیچ واقعه‌ای در «مدینه» اتفاق نمی‌افتد که رد پای منافقین در آن نباشد، وقتی که یک سوم قرآن، درباره منافقین است این نشان می‌دهد که منافقین چقدر تلاش می‌کردند.

شما اول سوره بقره را ببینید که در رابطه با مؤمنین چند آیه دارد و در رابطه با کفار و مشرکین چند آیه دارد و در مورد منافقین چند آیه دارد؟

نکته دیگری که این‌جا مطرح است عبارت (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) است در آیه شریفه؛ که آیا صحابه واقعاً (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) بودند یا نه؟ در این‌جا دو تا مسئله قابل بررسی است و من از دوستان تقاضا دارم اگر این بحث موضوع تحقیق باشد خیلی خوب است.

در رابطه با قضیه جنگی که ابوبکر با مرتدین کرد یعنی جنگ «ردّه»؛ آیا این کسانی که در برابر ابوبکر ایستادند، و ابوبکر دستور کشتن‌شان را داد، این‌ها واقعاً مرتد بودند یا نه مسلمان بودند و به خدا ایمان داشتند، نماز هم می‌خواندند، حج هم می‌رفتند ولی می‌گفتند ما زکات به شما نمی‌دهیم؟ یعنی منکر زکات هم نبودند.

آیا جمله «به شما زکات نمی‌دهیم» مایه ارتداد و مستحق قتل است؟ حالا مسئله «مالک بن نویره» را کنار بگذارید آن بحث جدائی است که «خالد بن ولید» (علیه من الله ما يستحق) به خاطر طمع در همسر مالک، او را کشت و همان شب هم به همسرش تجاوز کرد و عمر هم گفت:

«قتلت امرأ مسلماً ثم نزوت علی امرأته والله لأرجمنک بأحجارک»

تاریخ الطبري؛ اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري الوفاة: ۳۱۰، دار النشر: دار الكتب العلمية

– بیروت، ج ۲، ص ۲۷۴

می گوید: تو را سنگسار می‌کنم؛ ولی متأسفانه سنگسار نکرد ولی روز اول که عمر به خلافت رسید، «خالد» را عزل کرد تا روز آخر این ده دوازده سال خلافت عمر، برای «خالد» کوچک‌ترین مسئولیتی ندادند، نه مسئولیت جنگی، نه مسئولیت اقتصادی، نه مسئولیت سیاسی و او کاملاً گوشه‌گیر بود. بعد از این که عمر از دنیا رفت، عثمان آمد دوباره «خالد» آمد و در مسند قرار گرفت.

این یک نکته است که واقعاً جنگ «رَدّه» یا «رِدّه» آیا (رُحْمَاءُ بَيْنَهُمْ) و (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) بود یا به عکس بود؟ اگر به خوبی روی این قضیه کار بشود خیلی قضایا روشن می‌شود.

من در میان آقایانی که کار کردند در ذهنم است «علامه عسکری» به خوبی کار کرده؛ ولی کافی نیست یک مقداری اتقان آن‌چنانی ندارد؛ حاج آقای «کورانی» هم کتابی دارد ایشان منابع را به خوبی استقصاء کرده؛ یعنی ما من مصدر الا این که ایشان استقصاء کرده است؛ ولی جمع بندی‌های خوبی ندارد و جمع بندی‌هایش، جمع بندی‌های ابتدائی است یعنی با مقام علمی «آیت‌الله کورانی» نمی‌سازد.

افراد دیگری هم نوشتند مرحوم «علامه شرف الدین» بحث «رِدّه» را در «المراجعات» دارد و در «النص والإجتهد» به طور مفصل قضیه را آورده است.

این جا از مواردی است که نیاز است که ما خوب کار بکنیم، چرا که همیشه و همه جا به دردمان می‌خورد. یعنی بهترین راه برای اثبات حقانیت امیرالمؤمنین و بطلان دیگران همین راه است، البته برای آن‌هایی که واقعاً دنبال خدمت به اسلام و مسلمین هستند.

اصلاً ما کاری نداریم که امیرالمؤمنین خلیفه بود یا نبود، این آقای ابوبکر که خلیفه شده معامله‌اش با ملت و با مردم چگونه بود؟ با معترضین چه برخوردی داشت؟ آن هم نه معترضی که در خیابان بیاید سر و صدا راه بیاندازد و... بلکه معترضی که می‌گوید ما معتقد به زکات هستیم ولی زکات به شما نمی‌دهیم. این یک بحث است.

بحث دوم برخوردار خلیفه دوم است. برخوردار عمر بن خطاب سه بخش است: یک برخوردار قبل از مسلمان شدنش دارد که هر کس اسلام می‌آورد، عمر پدرش را در می‌آورد. یعنی یکی از شکنجه‌گرهایی که مسلمان‌ها در «مکه» گرفتار او بودند همین آقای عمر بن الخطاب است؛ من مدارکش را با سندهای صحیح عرض می‌کنم. بخش دوم برخوردارهای عمر بن خطاب در زمان حضور پیامبر اکرم بود. عمر بن خطاب در سال دهم بعثت اسلام آورد، در زمان رسول اکرم برخوردارهای خشن و تندی که با پیغمبر اکرم، صحابه و اهل بیت پیغمبر دارد نکته‌ای است که باید روشن بشود.

بخش سوم برخوردار و خشونت‌ی که در ایام خلافت دارد. این خشونت‌ها یک دسته بر می‌گردد به اولین لحظه‌ای که ابوبکر او را به عنوان خلیفه معرفی می‌کند، که داد همه بلند می‌شود؛ امیر المؤمنین، «طلحه»، «زبیر»، «سعد بن ابی وقاص» حتی «عبد الرحمن ابن عوف» و ... پیش ابوبکر می‌آیند و می‌گویند:

**«تستخلف علينا فظا غليظا ولو قد ولينا كان أفظ وأغلظ فما تقول لربك إذا لقيته»**

الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار؛ اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي الوفاة:

٢٣٥، دار النشر: مكتبة الرشد - الرياض - ١٤٠٩، الطبعة: الأولى، تحقيق: كمال يوسف الحوت، ج ٧، ص

٤٣٤، ح ٣٧٠٥٦

یعنی یک اعتراض تقریباً عمومی شکل می‌گیرد که جز تعداد اندکی مثل عثمان و دیگران انتخاب خلیفه دوم را برای خلافت تأیید نمی‌کنند. این یک بحثی است و خیلی نکته ظریفی است؛ حتی در یک جایی دارد «مهاجرین» و «انصار» اعتراض کردند سندش هم از دیدگاه اهل سنت صد در صد صحیح است.

بخش دوم اینکه وقتی عمر به خلافت می‌رسد برخورداری که با مسلمان‌ها دارد که آیا این برخوردارها، برخوردارهای قرآنی و پیغمبری است یا نه؟ این برخوردارها از دیدگاه قرآن و از دیدگاه سنت پیغمبر قابل نقد است؛ ما دعوا

نداریم فحش هم نمی‌دهیم توهین هم نمی‌خواهیم بکنیم. یک روایت هم از کتب شیعه نقل نمی‌کنیم. آن را که خودشان نقل کرده‌اند همان را می‌آوریم.

نکته‌ای که آقایان توجه داشته باشند در رابطه با شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) است که آرام آرام داریم به استقبالش می‌رویم؛ این‌ها یک مقداری سر و صدا راه انداختند که شما فاطمیه می‌گیرید و این توهین به مقدسات اهل سنت است.

«عبدالحمید»، «گرکیچ» و «مولوی فاروقی» در «بیرجند» بیانیه دادند و سخنرانی کردند که جمهوری اسلامی اگر دنبال وحدت است ایام فاطمیه را تعطیل کند. چون این‌ها توهین به خلیفه دوم است. یعنی عمر بن خطاب حضرت زهرا را کتک زده و موجب شهادتش شده یا تهدید کرده و خانه‌اش را آتش زده و ... اینها دروغ است!! در این جا ما کاری به قضیه حضرت زهرا نداریم می‌گوییم از شما یک سوالی داریم، خلیفه دوم برخوردش با پیغمبر چطوری بوده است؟ بنابر نقل «صحيح بخاری» و «صحيح مسلم» ایشان چه برخوردی با پیغمبر اکرم داشت؟ این برخوردها، برخوردهای اسلامی است یا غیر اسلامی است؟

جلوی چشم پیغمبر با اهل بیت پیغمبر چه برخوردی داشته است؟ «زینب» از دنیا می‌رود رسول اکرم او را در «قبرستان بقیع» دفن می‌کند، حضرت زهرا و دیگر اهل بیت پیغمبر دارند گریه می‌کنند، عمر، شلاق برداشت جلوی چشم پیغمبر به جان زن و بچه پیغمبر افتاد که چرا شما دارید گریه می‌کنید؟ اینها در کتاب‌های خود اهل سنت است.

آیا یک فردی که جلوی چشم رسول اکرم به اهل بیت پیغمبر شلاق می‌زند، پیغمبر ناراحت می‌شود می‌گوید:

«مه یابن الخطاب»

آیا از این شخص بعد از پیغمبر مستبعد است بیاید در خانه دختر پیغمبر تهدید کند و آتش بزند یا شلاق بزند و با غلاف شمشیر بزند و ...

این چه استبعادی دارد؟ اگر شما واقعاً می‌خواهید از آقای عمر دفاع کنید؟ چشم ما وفات حضرت زهرا را قبول می‌کنیم و گوشه می‌گذاریم و کار نداریم، شما اول سوال ما را جواب بدهید، هر جوابی شما آن‌جا دادید عین جواب شما را ما در مورد قضیه حضرت زهرا مطرح می‌کنیم.

در این‌جا روایات چند دسته است: یک سری روایات داریم که اصلاً در رابطه با شلاق خلیفه اول است همه آوردند:

« کانت درة عمر اهیب من سیف الحجاج »

عمر شلاقی داشت که وحشتناک‌تر از شمشیر «حجاج ابن یوسف ثقفی» بود!

مغنی المحتاج إلى معرفة معاني ألفاظ المنهاج ، اسم المؤلف: محمد الخطيب الشربيني، دار النشر: دار

الفکر - بیروت، ج ۴، ص ۳۹۰

این را «شربینی» در «مغنی المحتاج» که کتاب فقهی‌شان است از قول «شعبی» نقل می‌کند. کسی که در مورد او می‌گویند: «امیرالمؤمنین فی الحدیث» است! «شیخ عبدالحی الکتانی» از علمای بزرگ اهل سنت نیز این را نقل می‌کند. «طبری» هم می‌گوید:

«و هو أول من حمل الدرة وضرب بها»

تاریخ الطبري؛ اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري الوفاة: ۳۱۰، دار النشر: دار الكتب العلمية

- بیروت، ج ۲، ص ۵۷۰

«ابن اثیر»، «ابو الفداء»، «ابن کثیر» هم این مطلب را نقل می‌کنند و خود حضرت امیر هم در «خطبه شفشقیه» دارد:

«فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَسَنَاءٍ يَغْلُظُ كَلِمَهَا وَيَخْشُنُ مَسْهَا»

سرانجام (ابوبکر) آن خلافت را در اختیار کسی قرار داد که جوّی از خشونت و سخت گیری بود.

نهج البلاغة (للصباحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق / مصحح: فیض الاسلام، ص ۴۸

خود عمر هم می‌گوید:

«اللهم اني غليظ فليني ، واني شحيح فسخني ، واني ضعيف فقوني»

الكنى والأسماء؛ اسم المؤلف: أبو بشر محمد بن أحمد بن حماد الدولابي الوفاة: ۳۱۰هـ، دار النشر: دار ابن حزم - بيروت / لبنان - ۱۴۲۱ هـ - ۲۰۰۰م ، الطبعة: الأولى، تحقيق: أبو قتيبة نظر محمد الفاريابي، ج ۲، ص ۶۶۶

این‌ها مواردی است که تقریباً می‌شود گفت بین آقایان اجماعی است، حتی من دیدم «ابن تیمیه» هم، همین قضیه را قبول دارد و مطرح می‌کند. این یک بحث است، که اصلاً خلیفه دوم ذاتاً آدمی خشن است و شلاق به دست دارد و هر کس می‌آید می‌زند.

نکته بعدی «شکنجه مسلمانان توسط خلیفه دوم» است در «مکه»؛ «نعیم ابن عبدالله» می‌گوید:

«فقال له أين تريد يا عمر فقال اريد محمدا هذا الصابغ... يا عمر أترى بني عبد مناف تاركيك تمشي على الأرض وقد قتلت محمدا أفلا ترجع إلى أهل بيتك فتقيم امرهم قال وأي أهل بيتي قال ختنك وابن

عمك سعيد بن زيد بن عمرو وأختك فاطمة بنت الخطاب فقد والله أسلما وتابعا محمدا علي دينه فعليك

بهما»

تا این که عمر با «نعیم ابن عبدالله» درگیر می شود «نعیم» می گوید اگر چنان چه از پیغمبر ناراحت هستی که خدایان شما را مورد تمسخر قرار داده، سراغ خواهر و شوهر خواهرت برو که این ها به پیغمبر ایمان آوردند؛

«فرجع عمر عامدا إلى أخته وختنه»

«عامداً» یعنی «قاصداً» تا آن جای که می گوید آمد و دید این ها مشغول آموزش قرآن و خواندن قرآن هستند. وقتی عمر رسید این ها اوراق قرآن را زیر فرش و رختخواب پنهان کردند. این بنده خدایی که معلم قرآن بود فرار کرد. عمر آمد؛

«وبطش بختنه سعيد بن زيد»

با دامادش درگیر شد شروع کرد او را مورد ضرب و شتم قرار دادن. خواهر عمر بلند شد

«فقامت إليه أخته فاطمة لتكفه عن زوجها»

تا شوهرش را از دست عمر بگیرد

«فضربها فشجها»

خواهرش را آن چنان زد که فرق سرش شکافته شد و خون جاری شد.

السيرة النبوية لابن هشام، اسم المؤلف: عبد الملك بن هشام بن أيوب الحميري المعافري أبو محمد

الوفاة: ٢١٣، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١١، الطبعة: الأولى، تحقيق: طه عبد الرؤوف سعد، ج ٢،



پرسش:

ممکن است بگویند «الإسلام يُجِبُّ ما قَبْلَهُ»! خطاهای عمر را اسلام آوردنش می بخشد!

پاسخ:

«الإسلام يُجِبُّ ما قَبْلَهُ» برای آن کسی است که ایمان آورده باشد و بعد هم اعمال زشت خود را ترک کرده باشد، آیا اگر یک کسی که فرضاً در دوران جاهلیت آدم کشته، اموال کسی را دزدیده، آیا این هم «يُجِبُّ ما قَبْلَهُ» می شود یا نه، اینها را باید جبران کند؟

«دلائل النبوه» که «ابن تیمیه» می گوید از صحیح ترین کتابها است می گوید:

«فوثب عمر على ختنه فوطئه وطأ شديدا»

به شدت او را لگدمال کرد

«قال فجاءت أخته لتدفعه عن زوجها فنفحها نفحة بيده فدمى وجهها»

صورتش خون آلود شد.

دلائل النبوة؛ اسم المؤلف: للبيهقي الوفاة: ٤٥٨، ج ٢، ص ٢١٩

این مطلب را «ابن حبان» در «ثقات» آورده، «مقدسی» در «احادیث المختاره» آورد که همه روایاتش صحیح است؛ «قرطبی» آورده ولی با حذف بعضی از چیزهای که اهانت به خلیفه نشود. «ذهبی»، «ابن حجر عسقلانی»، «ابن جوزی»، «ابن کثیر» هم این مطلب را آوردند.

قضیه دیگری که هست اینکه «عبدالله بن عامر بن ربیع» از مادرش «لیلا» نقل می کند:

«كان عُمَرُ بنُ الْخَطَّابِ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَلَيْنَا فِي إِسْلَامِنَا فَلَمَّا تَهَيَّأْنَا لِلْخُرُوجِ إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ»

معلوم می‌شود آن‌هایی که از «مکه» به «حبشه» هجرت کردند به خاطر ترس جان‌شان بوده است. همان طوری که هجرت رسول اکرم از «مکه» به «مدینه» هم به خاطر ترس جان‌شان بود.

این مطلب را با سندهای صحیح آوردند که عمر بن خطاب دید مادرم «لیلا» سوار شتر است گفت «ام عبدالله» کجا می‌روید؟ این «ام عبدالله» گفت:

«أَدَيْتُمُونَا فِي دِينِنَا فَتَذْهَبُ فِي أَرْضِ اللَّهِ حَيْثُ لَا نُؤَدَى فِي عِبَادَةِ اللَّهِ»

به خاطر دین ما را مورد اذیت قرار می‌دهید ما در ارض الهی می‌رویم آن‌جا به خاطر عبادت خدا مورد اذیت قرار نگیریم

«قال: صَجِبَكُمُ اللَّهُ، ثُمَّ ذَهَبَ. فَجَاءَنِي زَوْجِي عَامِرُ بْنُ رَبِيعَةَ فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا رَأَيْتُهُ مِنْ رِقَّةِ عُمَرَ»

عمر گفت خدا همراهتان باشد! سپس همسرم آمد و او را از حرف عمر باخبر کردم.

حال مراد عمر از «خدا» در «صَجِبَكُمُ اللَّهُ» چیست نمی‌دانیم. چون قبل از ایمان عمر بن خطاب است. که البته مشرکین مکه طبق آیه؛

(وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ)

و هرگاه از آنان سؤال کنی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟» مسلماً می‌گویند: «الله»

سوره لقمان (۳۱): آیه ۲۵

قائل به خدا بودند و در کنارش بت‌ها را هم مدبر امور می‌دانستند.

در هر صورت می‌گوید شوهرم آمد خبر دادم:

« بِمَا رَأَيْتُهُ مِنْ رِقَّةِ عُمَرَ »

عمر ناراحت بود و دلش سوخت از این که ما داریم از «مکه» ترک وطن می کنیم شوهرم گفت:

« تَرْجِيْنِ أَنْ يُسْلِمَ »

امیدوار هستی عمر مسلمان بشود؟

«فقلت نعم»

گفتم بله

«فقال وَاللَّهِ لَا يُسْلِمُ حَتَّى يُسْلِمَ حِمَارُ الْخَطَّابِ»

المعجم الكبير، اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني، دار النشر: مكتبة الزهراء - الموصل - ١٤٠٤ - ١٩٨٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي، ج ٢٥، ص ٢٩، ح ٤٧

«احمد ابن حنبل» در «فضائل الصحابه» می آورد:

«لا يسلم الذي رأيت حتى يسلم حمار الخطاب»

تا الاغ طويله اسلام نياورد ايشان ايمان نمی آورد!

فضائل الصحابة؛ اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيباني الوفاة: ٢٤١، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤٠٣ - ١٩٨٣، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. وصي الله محمد عباس، ج ١، ص ٢٧٩،

ح ٣٧١

اگر این عبارت در کتاب های شیعه بود این ها آسمان را بر سر شیعه ویران می کردند. در «معجم كبير طبرانی» است:

«حتى يُسْلِمَ حِمَارُ الْخَطَّابِ»

المعجم الكبير؛ اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب بن القاسم الطبراني الوفاة: ٣٦٠، دار النشر :  
مكتبة الزهراء - الموصل - ١٤٠٤ - ١٩٨٣ ، الطبعة: الثانية، تحقيق : حمدي بن عبدالمجيد السلفي، ج٢٥،

ص ٢٩

«بيهقي»، «ذهبي»، «ابن كثير دمشقي» نقل مي كنند. باز روايتی در «فضائل الصحابه» نقل مي كند

«مر أبو بكر بجارية بني مؤمل حي من بني عدي بن كعب»

در حقيقت «قبيله بني عدي» قبيله عمر بن خطاب است مي گويد «جاريه اي بود

«وكانت مسلمة وعمر بن الخطاب يعذبها لتترك الإسلام وهو يومئذ مشرك وهو يضربها حتى إذا مل

قال»

عمر آن زمان مشرك بود و داشت «جاريه» را مي زد به قدری مي زد خسته مي شد دست از كتك زدن بر  
مي داشت مي گفت:

«إني أعتذر إليك»

اي كنيز معذرت مي خواهم اين كه تو را نمي زنم نه اين كه دلم مي سوزد بلكه به قدری تو را زدم كه خسته شدم!!  
چقدر اين آقا مهربان است! از اين مهربان تر مي خواهيد پيدا كنيد؟

«إني أعتذر إليك أني لم أتركك إلا ملالة فعل الله بك فتقول كذلك فعل الله بك»

جاريه گفت: عمر همان كاری كه با من كردي خدا هم با تو همين كار را بكند

فضائل الصحابة؛ اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيباني الوفاة: ٢٤١، دار النشر: مؤسسة

الرسالة - بيروت - ١٤٠٣ - ١٩٨٣، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. وصي الله محمد عباس، ج١، ص١٢٠

پرسش:

عمر در آن زمان چند سالش بوده است؟

پاسخ:

موقعی که از دنیا رفت ۶۳ سالش بود. ۱۳ سال «مدینه» را حذف کن می شود ۵۰ سال. از این هم ده سال کم کن، ۴۲-۴۳ سال بوده است.

در ادامه به خشونت عمر با رسول اکرم می‌رسیم. این یک دنیای برای خودش دارد، آدم وقتی این مطالب را می‌خواند، قلبش به درد می‌آید. انسان بنشیند برای مظلومیت رسول اکرم گریه کند که کم از مظلومیت امیرالمؤمنین، صدیقه طاهره و سید الشهداء نداشت.

ولی ما متأسفانه مظلومیت‌های رسول اکرم را نادیده گرفتیم. قرآن می‌گوید:

**(وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ)**

ما می‌دانیم سینه‌ات از آنچه آنها می‌گویند تنگ می‌شود (و تو را سخت ناراحت می‌کنند).

**سوره حجر (۱۵): آیه ۹۷**

سینه تو دارد به تنگ می‌آید؛ ولی این **(يَضِيقُ صَدْرَكَ)** را ما کلاً نادیده گرفتیم، اگر بنا باشد ما بخواهیم برای اهل بیت گریه کنیم توصیه من به شما این است که اول برای رسول اکرم گریه کنید، بعد برای صدیقه طاهره و امام حسین گریه کنید. ببینید در آن ۲۳ سال این بزرگوار چه کشیده است؟

بویژه بعد از رحلت خدیجه، در مورد خدیجه (سلام الله علیها) به این‌که ایثار داشت ما کاری نداریم، ایشان مایه آرامش رسول اکرم در محیط خانه بود. وقتی پیغمبر وارد خانه می‌شد خدیجه در را باز می‌کرد پیغمبر را در

آغوش می‌گرفت، دست در گردن پیغمبر می‌گذاشت و خستگی‌های پیغمبر بر طرف می‌شد. دارد پیغمبر اکرم بعد از رحلت خدیجه یک سال شبانه روز برای فراق خدیجه گریه کرد!

خیلی عجیب است یک سال اولاً به خاطر حضرت خدیجه عزای عمومی اعلام کرد، بعدش هم وفات «ابوطالب» بود و یک سال شبانه روز برای از دست دادن حضرت خدیجه نه به خاطر این‌که زن از دست داده است؛ یعنی مایه آرامش این بزرگوار بود که در این ۲۵ سال شریک غم‌های رسول اکرم و مایه آرامش رسول اکرم بود، همچنین زنی را از دست داده است.

«والسلام علیکم ورحمة الله»